

"تحلیل جایگاه نظریه انحطاط اندیشه سیاسی در فضای روشنفکری ایران معاصر از منظر سید جواد طباطبایی"

دکتر غلامعباس توسلی^۱، مریم یار محمد توسکی^۲

چکیده

نظریه انحطاط اندیشه سیاسی در ایران از سوی سید جواد طباطبایی به جهت اهمیت آن در بحث چالش های پیش روی توسعه و ابعادش در ایران قابل تامل است. این دیدگاه یکی از برجسته ترین نظریات در بین اندیشه های روشنفکران معاصر ایران است و مورد توجه بسیاری از کسانی است که دغدغه اعتلا و گذار ایران از چالشهای موجود بین سنت و مدرنیته را دارند. از جمله تالیفات مورد نظر در این مطالعه "زوال اندیشه سیاسی در ایران (۱۳۷۳)، در آمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران (۱۳۷۷)"، "دیباچه ای بر نظریه انحطاط ایران (۱۳۸۰) می باشد

در راستای اهمیت مطالعاتی که موضوع دارد، این مقاله با عناوین مطالعاتی زیر به نگارش درآمده است: بیان مسئله در طرح این اندیشه، رویکرد روش شناختی، نشانه های تاریخی نظریه انحطاط، امکان برون رفت و در نهایت نقد و بررسی نظریه.

کلید واژه: امتناع اندیشه، امکان اندیشه، انحطاط اندیشه، اندیشه سیاسی، فلسفه سیاسی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۸۸/۹/۱۹

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۸/۸/۸

۱-استاد گروه جامعه شناسی دانشگاه تهران

۲- دانشجوی دکتری جامعه شناسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات (نویسنده عهده دار مکاتبات)

E-mail: ytm1340@yahoo.com

مقدمه

طی چند دهه گذشته تاریخدانان، جامعه شناسان، متفکرین علوم سیاسی و فلاسفه و بالاخره روشنفکران ایرانی در خصوص سیر تحولات اجتماعی ایران، موانع و عبارتی دیگر علل عقب ماندگی ایران مطالعاتی را انجام داده اند و نظریاتی را مطرح نموده اند. از جمله میتوان به احمد اشرف، علی شریعتی، کاتوزیان، سریع القلم، آبراهامیان، سروش، شایگان، طباطبائی، زیبا کلام، آجودانی.... اشاره کرد.

در این مطالعه دیدگاه سید جواد طباطبایی در رابطه با طرح نظریه " انحطاط اندیشه سیاسی در ایران " مورد مطالعه قرار گرفته است. این نظریه در قالب تالیفاتی از سوی نویسنده با استناد به مصادیق تاریخی و تاملات فراوان ایشان با نگرشی فلسفی - سیاسی به چاپ رسیده است. از جمله تالیفات مورد نظر در این مطالعه " زوال اندیشه سیاسی در ایران (۱۳۷۳) ، در آمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران (۱۳۷۷) " دیباچه ای بر نظریه انحطاط ایران (۱۳۸۰) می باشد. طباطبایی در سال ۱۳۲۴ در تبریز متولد شد، فارغ التحصیل رشته حقوق دانشگاه تهران است و طی دوره یازده ساله مدرک دکتری خود را از دانشگاه سوربن فرانسه اخذ کرده و رساله دکتری اش " اندیشه سیاسی هگل جوان است"، از او تالیفات دیگری هم چون " جدایی قدیم و جدید"، " ابن خلدون و علوم اجتماعی"، " ولایت مطلقه"، " تاریخ اندیشه سیاسی جدید در اروپا"، " سقوط اصفهان به روایت کروسینسکی"، " خواجه نظام الملک"،..... به چاپ رسیده است.

او در سیر تحقیقاتی و مطالعاتی خود به بررسی اندیشه ها و شرایط اجتماعی متفکران همچونی: فارابی، روزبهان خنجی، ابوعلی سینا، امام فخر رازی، امام محمد غزالی، خواجه نظام الملک طوسی، فردوسی،.... نیز پرداخته است.

مسئله مطالعاتی در نظریه انحطاط اندیشه سیاسی

تمرکز اصلی طباطبایی بطور مشخص در خصوص " اندیشیدن " در تاریخ تمدن ایران است، غیبت اندیشه در باب انحطاط و زوال تمدنها، دولتها و دوره های مختلف تاریخ اجتماعی ایران مسئله ای است که در اکثر تالیفات او به چشم می خورد. او معتقد است عدم پرداختن و فقدان اندیشه در باب علل زوال

تاملی روی نظریه انحطاط اندیشه سیاسی در ایران سید جواد طباطبایی.....۱۲۷

تمدن ایران مسئله اصلی عقب ماندگی ایران است. در مقابل علت اصلی رشد تمدنهای غربی نیز همین مسئله است. غربی ها به خوبی از این ویژگی بهره برده اند و موجبات شکوفایی تمدن خود را فراهم آورده اند.

او معتقد است: "انزوا و فقدان مفهوم انحطاط در یک فرهنگ بیانگر عدم انحطاط نیست ، بلکه عین آن است" (طباطبایی، ۱۳۳۳، ص ۱۰).

او انحطاط تمدن ایران را در رابطه تنگاتنگی با زوال و انحطاط و رکود بنیادین اندیشه عقلانی و فلسفی می‌داند. او اندیشه سیاسی را در مقابل اندیشه فلسفی مطرح می‌کند. غیبت اندیشه فلسفی و حاکمیت اندیشه سیاسی از دوره سلجوقیان به بعد در تاریخ ایران مسئله اصلی است. طباطبایی در کتاب زوال اندیشه سیاسی در ایران ، تاریخ اندیشه در ایران را به سه دوره تقسیم می‌کند :

۱- دوره طلوع یا سپیده دم اندیشه

۲- دوره نیمروز اندیشه

۳- دوره غروب یا شامگاه اندیشه

اندیشه سیاسی در یونان باستان از نوآوریهای یونانیان است. بدین معنی که از زمان استقرار شهر در یونان ، اندیشه عقلی نیز معطوف به مسایل زندگی و زیست انسان در شهر گشت این امر مقدمه ای بود بر اینکه دولتمردان یونان در کنار دیگر نهادهای اجتماعی مباحثات عمومی را در تاریخ عام طرح کرده تا با حضور شهروندان آزاد و برابر که سهمی یکسان در امور سیاسی داشتند به حل و فصل مسایل مبتلا پردازند . رسمی که هیچ گاه در مشرق زمین اعمال نمی شد و شاهان فرهمند ترجیح می دادند که رعایا سرگرم افسانه های مربوط به خلقت کاینات و اسطوره های راجع به حاکمیت شاهان پیشین باشند تا امور جاری ملک . نظریات افلاطون و ارسطو فلسفه سیاسی یونان را ساخت . دستاوردهای این فلسفه سیاسی ، ضابطه مندی زمامداری ، تکیه بر مصالح عمومی ، نفی منافع خصوصی حاکمان ، پیوند فلسفه نظری و حکمت عملی ، پیوند سیاست و اخلاق ، برتری شهر به فرد و یگانگی خیر فردی و جمعی بود. دستاوردهایی که اثری از آنها در مشرق زمین به خصوص در ایران نمی توان یافت. طباطبائی دوران ایران باستان را با طلوع اندیشه همزمان می‌داند. نیمروز اندیشه سیاسی در ایران در تداوم دوره باستان تقریباً با امپراطوری اسلامی مقارن است.

"تمدن اسلامی و گسست تاریخی ایجاد شده با تمدن پیش از اسلام و استقلال طلبی نیم بند ایرانیان در دوره های طاهریان ، سامانیان و آل بویه و بعد از آن نیز خشونت عاملان ترک غزنوی به آسیب جدی به حیات اندیشه سیاسی و سیاست در ایران وارد کرد و مزید بر علت شد. بدین ترتیب مشروعیت قدرت سیاسی در زمان فرمانروایی سامانیان و بوئیان به پیکار جدی با عقلانیت مبدل گشت و روند انحطاط در ایران نه تنها کمتر نشد بلکه با هجوم مغولان شدید تر هم شد و کورسوی امید نیز زایل گشت تا عصر صفویان که به عقیده برخی بارقه های حکومت ملی در ایران زنده شد ، اما با غلبه ایدئولوژی شیعی و نفوذ روحانیون ، تحکمی جدید و از نوعی دیگر هویدا گشت و خروج از انحطاط به تعویق انداخت. این روند تا عصر مشروطیت ادامه یافت و ایرانیان به یمن آشنایی با ملل غرب ، چشم و گوششان باز شد و خواستار گشایشی در امور شدند. اما چون در تاریخ ایران و واقعیت های اجتماعی ، این شعارها رنگی نداشتند به شعارهایی عوامانه تبدیل گشت . گویا پیشانی- نوشت مردمان این مرز و بوم که در طول تاریخ حکم خورده سیر در کابوس زوال است "(هادوی ، ۱۳۸۶).

بدین ترتیب طباطبایی تاریخ اندیشه سیاسی ایران را در قالب سه دوره فوق و مرحله چهارم را بازگشت (مشروطه) با عقلانیت غربی که دوره ای ناموفق بود ، تحلیل می نماید و زوال اندیشه در تمام این دوران (از سلجوقیان تا کنون) مسئله اصلی عدم شکوفایی تمدن در ایران می داند. توسلی معتقد است، طباطبایی مدرنیستی است که از زاویه مذهب اندیشه پردازی نمی کند، او نگاه پست مدرنی هم ندارد و با اهمیتی که برای مدرنیته قائل است مسیر حرکت را تنها از طریق باز خوانی سنت می بیند (Tavassoli,2004).

اهداف مطالعاتی

همانطور که در عنوان آمده است ، این مقاله در نظر دارد تأملی روی نظریه انحطاط اندیشه سیاسی طباطبایی در ایران را مورد مطالعه قرار دهد. این مطالعه اسنادی و بیشتر از آثار خود طباطبایی، برخی نقدها و تحقیقات پیرامون این نظریه و البته نظر نویسنده است که در متن و منبع نویسی ارجاعات آورده شده است.

رویکرد روش شناختی در نظریه انحطاط

طباطبایی همانطور که در رساله دکتری اش اشاره کرده، از تحلیل گران اندیشه فلسفی هگل است. او متأثر از اندیشه هگل است که می گوید: در شرق یک تن آزاد است و آسیا را تمدن آغازها می داند و بر نا ممکن بودن بازگشت به دوران قدیم (طلوع اندیشه) و نهادهای اجتماعی - سیاسی آن اشاره دارد و معتقد است میان جهان قدیم و جدید گسستگی مهمی ایجاد شده است و تنها رویکرد به تاریخ را بر مبنای اندیشه تجدد مقدر می داند.

عطف به اندیشه فلسفی هگل، به آسیا به عنوان قاره ای که اگر چه نقطه سرآغاز هاست، اما قاره ای است که حدوث جسمی یا صوری دارد و روح و معنویت در آن بقا نمی یابد. جایی که نخستین آگاهی و توانایی برای پدیدگی از طبیعت در آن پدید آمد، اما توانست به نحو اکمل از طبیعت ببرد.

ستیزه های زیادی در این سرزمین به جهت کوهستانی بودن فضای زندگی ایجاد شد که هر یک بدون دست مایه معنوی و روح تکاملی سبب حاکمیت غزنویان، سلجوقیان، مغولها.... در ادوار مختلف تاریخ ایران شد. " حال آنکه طبیعت اروپایی، برخلاف طبیعت قاره های دیگر تابع عوامل جغرافیایی نیست، انسان اروپایی خصلت کلی تر دارد، و اینگونه است که اروپا غایت مطلق تاریخ می شود و خورشید درونی خود آگاهی که فروغی تابناک دارد، از غرب سر بر می زند" (هگل، ۱۳۶۶، ص ۲۶۷).

بر مبنای الگوی فلسفی هگلی، طباطبایی عقیده دارد که زوال اندیشه و تصلب سنت با گذشت زمان وضعیتی را ایجاد کرد که ایران زمین از بن بستی به بن بستی دیگر رانده شد.

" ایرانیان نتوانستند به سایقه نظر و خرد غربی بحران انحطاط را به پرسشی فلسفی تبدیل کنند. یکی از اساسی ترین ضابطه های تمیز میان شرق و غرب آن است که شرقیان به واسطه اینکه دریافت خردمندانه ای از سرشت جامعه انسانی ندارند، آشکار شدن هر گونه بحرانی را همچون آسیبی اجتماعی تلقی کرده و آن را به عنوان نوعی بیماری ننگین زیر حجابی پنهان می کنند و چندان سیاه زخم را با گلاب شستشو می دهند و بر آن ورد می خوانند که بوی الرحمان از همه ارکان آن بلند می شود.. پر اهمیت ترین نشانه ای که برای انحطاط ایران زمین و گستره آن دلالت آشکار دارد، همانا فقدان تامل درباره انحطاط اندیشه فلسفی در دوره اسلامی ایران است" (طباطبایی، ۱۳۷۳، ص ۲۷۸)

بنابراین طباطبایی با نگرشی مبتنی بر اندیشه فلسفی هگل، سیر تکامل عقل و روح را از شرق به غرب نگریسته و همچون بسیاری از متفکران در شیوه روش شناختی خود قایل به دو دوره قدیم و جدید در تاریخ ایران است. او جهان جدید در جامعه ما را وقتی می داند که متقدمان به رغم فضل تقدم، دیگر تقدم فضل نداشته اند و جهان جدید ما در گسستگی عمیق با دوران قدیم است. او سه راه یا مسیر به اشتباه را در تاریخ اندیشه در ایران قابل تشخیص می داند:

۱- تاریخ نویسی و تبعات ادبی

۲- برداشتی از تاریخ بر مبنای ایدئولوژی جامعه شناسانه

۳- خیال اندیشی در حوزه اندیشه

" تاریخ نویسی، به گونه ای که در ایران مرسوم است، هنوز در قلمرو تبعات ادبی قرار دارد و بیشترین، اگر نه همه تاریخ نویسان ایرانی، اولاً با لذت اهل ادب اند و به همین دلیل، شیوه ادبی، بطور کلی در پژوهشی مربوط به اندیشه سیاسی و تاریخ آن سیطره دارد. پژوهشهای ادبی هم از آنجا که با تاریخ شناسی فلسفی بیگانه است متوجه بسیاری از مسایل از جمله تمیز ما بین جهان قدیم و جدید نیست. طباطبایی دومین مسیر اشتباه را برداشت از تاریخ بر مبنای ایدئولوژیهای جامعه شناسانه میدانند. او در کتاب ابن خلدون و علوم اجتماعی می گوید: از پیوند علوم اجتماعی جدید و سنت، ترکیب نامیمونی بدست خواهد آمد که پیش از این، از آن به ایدئولوژی جامعه شناسانه تعبیر کرده ایم. عمده نویسندگان معاصر کوشیده اند تا در برابر امکان تجدد در اندیشه غربی با بازگشتی به سنت، تفسیری ایدئولوژیکی از آن به عنوان شیوه امکان از نوعی متفاوت، اما در خلاف جهت تجدد، تجدد عرضه کنند. این تفسیر تجدد ستیز، از سنت که نویسندگانی با دیدگاههای گوناگون مانند، داریوش شایگان، آل احمد، احسان نراقی، علی شریعتی، اما همسو در جهت تصفیه حساب با تجدد نوپای ایرانی را غرب زدگی عرضه کردند که البته ناشی از جهل آنها به ماهیت اندیشه جدید غربی بود. اینان تنها تعبیری ایدئولوژیک و جامعه شناسانه ارائه دادند.

طباطبایی سومین مسیر و راه اشتباه را " خیال اندیشی در حوزه اندیشه " می داند که از بزرگترین تجلیات آن کتاب " آسیا در برابر غرب " شایگان است. شایگان انحطاط شرقی را ناشی از تجدد مغرب زمین می داند و از این حیث در دام نوعی خیال اندیشی افتاده است. چرا که

تاملی روی نظریه انحطاط اندیشه سیاسی در ایران سید جواد طباطبایی..... ۱۳۱

طباطبایی معتقد است تحلیل وضعیت کنونی ما به ابزارهایی خاص و نه ابزارهای متفکرانی چون هگل و هایدگر نیازمند است" (کاجی، ۱۳۷۸).

بدین ترتیب طباطبایی در روش شناختی اش با رویکرد باستان شناسی اندیشه و فلسفه تکامل روح و عقل هگلی به تحلیل نظریه انحطاط اندیشه در ایران می پردازد. "با فاصله گرفتن از تاریخ اندیشه رایج و با اقتدای به میشل فوکو، در روش باستان شناسی او به نوعی جابجایی یا بهتر بگوییم، بازگونی، اعمال می کنیم تا با سرشت اندیشه در تمدن اسلامی مناسبت داشته باشد. از این حیث، آنجایی که فوکو بحث شرایط "امکان" را طرح می کند، ما شرایط "امتناع" را مورد توجه قرار داده ایم و آنجایی که به تحلیل گسسته می پردازد، ما به "تداوم" اندیشه تاکید می کنیم (طباطبایی، ۱۳۷۴، ص ۳۷۲) به زعم فرهنگ جنبش های روشنفکری ایران، طباطبایی به نسل چهارم این جنبش تعلق دارد و او را یک متفکر ضد مدینه فاضله ای می داند که یگانه راه درک و پذیرش ارزش های جدید در قاموس مدرنیته را باز خوانی سنت از طریق گفتمان و ارتباطات بین ذهنی روشنفکران می داند (Encyclopedia intellectual movements of Iran).

بنابراین طباطبایی توجه و تمرکز اصلی خود را بر کتابها قدیمی اندیشمندان و متفکرین ایرانی دارد و تاریخ جدید را جز با باز خوانی سنت میسر نمی داند و با مطالعه دقیق آثار پیشینیان و زندگی شخصیت های مهم سیاسی - تاریخ، نظریه انحطاط را ارائه میدهد.

"نگاه من، نگاهی فلسفی است... به معنای شکافتن سنت در مقابل به پرسش قرار دادن آن، تا ببینیم از درون آن چه چیزی بیرون می آید؟ کجای آن را میتوانیم تغلیظ و فعال بکنیم که بتواند اندیشه جدیدی که تجدد ایرانی را بسازد، پدید آورد" (طباطبایی، کیان).

اندیشه سیاسی و فلسفه سیاسی از دید طباطبایی

- مفهوم اندیشه سیاسی، رویکردی کوتاه مدت در سایه قدرت سیاسی در مدیریت و برنامه ریزی از سوی دولتمردان در حوزه مسایل زندگی انسان در ارتباط با نهادهای اجتماعی است.

- مفهوم فلسفه سیاسی، رویکردی پویا، بلند مدت و کلی است که در آن دریافتی خردمندانه از سرشت جامعه و سیر حرکت آن از وضعیت موجود با توجه به شرایط تاریخی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی جامعه به وضعیت ایده آل و خواستنی جامعه در درازمدت ترسیم میشود.

او در کتاب در آمدی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، معتقد است هر گفتار منطقی بخصوص در حوزه سیاست نیازمند مقدماتی فلسفی است. برخلاف ماکیاوولی که گفتار سیاسی اش را از

۱۳۲.....پژوهش نامه علوم اجتماعی، سال دوم، شماره سوم، پاییز ۱۳۸۷

مقدمات فلسفی استنتاج نمی‌کند و موافق با اندیشه ارسطو است که فلسفه پیش در آمد سیاست است. از نظر طباطبایی فلسفه سیاسی قدیم ایران (دوران طلوع اندیشه و تا حدی نیمروز اندیشه) به اندیشه سیاسی جدید تبدیل شده است و قادر نیست طبیعت و ماهیت دوران جدید را مورد تفکر قرار دهد.

فارابی مهمترین فیلسوف سیاسی ایران است که از مقدمات فلسفی نتایج سیاسی را استنتاج می‌کند. "مدینه فاضله فارابی به معنای یونانی مدینه نیست، مردم شهروندان یک مدینه نیستند، بلکه می‌توانند در مدینه های گوناگون پراکنده باشند. در اندیشه سیاسی فارابی، رئیس مدینه بر مدینه تقدم دارد. لذا فارابی به بیان آراء اهل مدینه و مقام و صفات رئیس فیلسوف آن می‌پردازد. این توصیف از مدینه توسط فارابی توصیفی لفظی و شرحی اسمی از مدینه است که تحلیلی از واقعیت سیاسی را در بر ندارد. پلیس یونانی ها با جامعه خود تناسب داشته نه با ایران، فارابی دیانت را وارد سیاست می‌کند. نبی برای او خیلی مهم است.... در دوره اسلامی، طرح اندیشه دموکراسی به گونه ای که در یونان در عمل و نظر بوجود آمد، ممکن نشد، و در عمل خلافت مطلقه شد..... گرایش مسلمانان از فلسفه به شریعت یا فقه برابر انحطاط است (طباطبایی، ۱۳۷۳، صص ۱۳۰-۱۲۶). "هبوط فلسفه و اندیشه عقلی در تصوف از سویی، و از سوی دیگر سیطره تفسیر شرعی شریعت، به عنوان یگانه درک از دیانت، عامل عمده امتناع از زایش و شکست تجدد در ایران بوده است" (طباطبایی، ۱۳۷۳، ص ۲۸۷).

طباطبایی در این بحث به ابوعلی سینا اشاره می‌کند که، تعیین خلیفه یا امام بهتر از انتخاب ریش سفیدان و مردم است چون از اختلاف جلوگیری می‌کند. طباطبایی این جدایی از فلسفه سیاسی و روی آوردن به شریعت شیعی را در اندیشه ابن سینا عدمی و مبین امتناع از اندیشه سیاسی بر شالوده الهیاتی او می‌داند.

ابن مسکویه نیز در "تجارب الامم"، اخلاق فلسفی نوشته و کاملاً از فلسفه سیاسی دور شده است. طباطبایی خواجه نظام الملک را در خدمت سلجوقیان (ملکشاه سلجوقی) می‌داند که کتاب سیاست نامه را به او هدیه کرد و عهد خود را در مبارزه با ترکان را با حسن صباح و.....شکست" کتاب سیاست نامه خواجه از مقدمات فلسفی به مفاهیم سیاسی نپرداخته است. عدالت در سیاست نامه خواجه نه به مفهوم فضیلت و سعادت در جامعه بلکه در درون گفتاری مورد بحث قرار می‌گیرد که توجه به "تغلب" یا سلطه سیاسی را دارد (طباطبایی، ۱۳۷۷، ص ۱۹). اندیشه

تاملی روی نظریه انحطاط اندیشه سیاسی در ایران سید جواد طباطبایی.....۱۳۳

های سیاسی در ایران اساساً ملوک الملوک اند و از این حیث غیر قابل قیاس با اندیشه مغرب زمین است. مطابق نظر نظام الملک، شاه بر خلاف خلیفه که توسط امام پیشین یا بواسطه بیعت است، انتخاب می شود و برگزیده خداوند و فره شاهی است و نخستین صفت شاهی، عدالت است که خود فرع بر فره شاهه است...." (طباطبایی، ۱۳۷۷، صص ۲۸-۴۳) بنابراین محور اصلی تحلیل سیاسی، سیاست نامه، فرمانروا است. این کتاب تلاش در آموزش راه ورسم فرمانروایی و حفظ وضع موجود و خدمت همه شئون اجتماعی از جمله دین برای سیاست است. (آنگونه که ماکیاولی در کتاب شاهزاده می گوید)

با این حال خواجه نظام الملک نماینده بزرگ سیاست نامه نویسی در دوره اسلامی ایران بود و گامی بزرگ در تداوم اندیشه سیاسی " ایران شهری" برداشت. اما نتوانست به آرمانخواهی ایران شهری و یکسره وفادار بماند. اوترکیبی از واقع بینی سیاسی دوره اسلامی، عناصر آرمان خواهی ایران شهری و عصر سیطره ترکان بر ایران زمین را جمع آوری کرد. البته کوشش او در گسست اندیشه سیاسی با خلافت و شریعت نامه ها بود. در نهایت خواجه نظام الملک فلسفه سیاسی ندارد، او همچون دیگران امتناع از اندیشه دارد. در حالیکه یونانی ها روز به روز با توسل به فلسفه سیاسی جلو رفتند، حتی در قرون وسطی هم فلسفه دینی داشتند (اندیشه فلسفه دینی سنت آگوستین)

نشانه های تاریخی نظریه انحطاط و عدم شکل گیری فلسفه سیاسی در ایران

- تصوف: طباطبایی " تصوف" را هم علت و هم معلول زوال اندیشه و امتناع تفکر میدانند، عاملی که در عدم شکل گیری فلسفه سیاسی موثر بوده است. " به نظر طباطبایی، تصوف پایه های فرد گرایی ایرانی را به تدریج دستخوش تزلزل کرد و خود به عنصر اصلی دریافت شریعت تبدیل شد. او امام محمد غزالی و جلال الدین رومی را دو بزرگی می داند که بیشترین ضربه را بر پیکره اندیشه و تفکر فلسفی در ایران زمین وارد کردند و همین امر جایگزین شدن فلسفه با تصوف و مبدل شدن آن به عنوان تنها مرجع تفسیر و دریافت شریعت شد این وضعیت، انحطاط اجتناب ناپذیر تمدن ایرانی را بدنبال داشته است.... ادغام شریعت و تصوف، زوال تدریجی تمدن ایرانی را بوجود آورد، زوالی که در زمان صدر الدین شیرازی به اوج خود رسید و ترکیب شریعت و تصوف و عقل را در نزد ملاصدرا، مهمترین دلیل زوال و انحطاط به شمار می آورد." (کاجی،

۱۳۴ پژوهش نامه علوم اجتماعی، سال دوم، شماره سوم، پاییز ۱۳۸۷

"ضربه ای که صوفیان با منطق ایمانی و نیز غلامان ترک با تیغ یمانی آبدیده، بر پیکر نحیف آن وارد کردند، و مارا از روزگار عقلانیت آغازین بر آورد واما جانشینی برای آن نتوانست پیدا کند" (طباطبایی، ۱۳۷۴، ص ۱۶).

- حکمت عملی در ایران: خواجه نصیرالدین طوسی از دیگر اندیشمندانی است که طباطبایی به آن پرداخته است. او معتقد است خواجه طوسی به کوششی بی سابقه در جمع میان حکمت عملی و یونانی و شریعت اسلامی دست یازید و بهای گزافی در قبال این سازش پرداخت. "این سازش و جمع میان حکمت یونانی و شریعت به بهای بی معنا شدن حکمت عملی یونانی انجامید زیرا در عمل این حکمت نمی توانست مبنای برای عمل در ایران قرار گیرد.....خواجه توجیهی را بر مبنای جمع میان حکمت و شریعت می آورد که نه تنها شالوده سخن خود وی بلکه شالوده حکمت عملی یونانیان را نیز متزلزل می کند... جدایی میان نظر و عمل... برعکس فارابی سعی کرد میان حکمت عملی یونانیان و الزمات دوران تاریخی اسلامی ایجاد کند. اما حتی اگر در عالم نظر کوشش او موفق بوده باشد، در عمل اندیشه مدنی وی بی ثمر بود. حکمت عملی فارابی عملاً در حد مدینه فاضله فاقد هرگونه اثر علمی در حیات مدنی و سیاسی بود.... نهایتاً خواجه نصیرالدین طوسی در " تهذیب"، " اخلاق" کوشید تا با چاشنی ذوقیات اهل کشف و شهود را ترسیم کند که به مثابه آخرین ضربه کاری بر پیکر فلسفه سیاسی است" (حسین نژاد، ۱۳۸۷).

- جدال سنت و مدرنیته: طباطبایی در " دیباچه ای بر نظریه انحطاط در ایران" با تقسیم تاریخ ایران به دو دوران قدیم و جدید و تقسیم بندی مجدد دوران قدیم، از بنیانگذاری شاهنشاهی (مرحله باستان) تا فروپاشی ساسانیان، دوره اسلامی تاسده پیشین و دوره جدید تاریخ ایران را نیز از مشروطه تا کنون می خواند.

پس طباطبایی سده های میانه را از فروپاشی شاهنشاهی ساسانیان تا فراهم آمدن زمینه فرمانروایی صفویان به کار می گیرد. طباطبایی فرمانروایی صفویان تا نخستین دهه های سلسه قاجار را پر اهمیت ترین دوره تاریخ ایران می داند. دوره ای که جدال بین نوگرایی و سنت در ایران است. " دوره ای که نزدیک به سه سده طول کشید است و در این سه سده ایران در وسوسه تجدد، در برخی دهه های این دوره بیشتر پای در گل منت اندیشه ای خلاف زمان و استبداد ایلی و قبیله ای، نیروهای زنده و زاینده فرهنگ و تمدن خود را بر باد داده است" (طباطبایی، ۱۳۸۰، ص ۱۱).

تاملی روی نظریه انحطاط اندیشه سیاسی در ایران سید جواد طباطبایی.....۱۳۵

بنابراین طباطبایی سلسله صفویه را تصلیبی دیگر گونه در اندیشه سنتی ایران می داند. در طول دو سده و نیمی که صفویان بر ایران فرمانروایی راندند، اروپا جایگاه خود را در نظام مناسبات جهانی را برای همیشه تثبیت کرد و برعکس در ایران با فرمانروایی صفویان، ایران بطور بازگشت ناپذیری در شرایط انحطاط افتاد و برای همیشه جایگاه خود را در مناسبات جهانی از دست داد.

- تقدیر گرایی: طباطبایی جبری - مسلکی و تقدیر گرایی صفویان را یکی دیگر از عوامل انحطاط می داند. ایده ای که از ایرانیان افرادی بی اراده و تسلیم سرنوشت ساخته بود. طباطبایی در تایید این ادعا می گوید: "فتح علی خان قاجار، شاه سلطان حسین را متقاعد کرد که از پیرزنی در استرآباد شنیده است اگر دو پاچه بز را با ۳۳۵ دانه نخود پخته و دوشیزه ای باکره ۱۲۰۰ بار لاله الا الله بخواند و بر آن فوت کند سپاهیان که با آن خوراک اطعام می شوند از نظرها ناپدید خواهند شد و بر دشمن غلبه خواهند کرد" (طباطبایی، ۱۳۸۰، ص ۸۵).

- مشکل امنیت و فقدان نظام حقوقی: "در نظام استبدادی و سلطنت خود کامه ایران، شاه در بالای هرم قدرت سیاسی قرار داشت و حوزه ای بیرون از قلمرو سیاسی که بتوان آن را در حوزه عمومی و "مصلح عمومی" نامید، به وجود نیامد. کشور و همه شئون آن ملک مطلق و خصوصی شاه به حساب می آمد. به عنوان مثال شاه صفوی افزون بر انحصار قدرت سیاسی و بنابراین همه امور کشور، انحصار بازرگانی بیشتر کالاهای صادراتی را در دست داشت. پس نه طبقه بازرگانی مستقل تکوین پیدا کرد تا همراه با مبادله کالا برای تامین سود راه مبادله فرهنگی را نیز هموار کند و نه نخبگان. پس تعیین مصلح "ملی" که البته با توجه به ساختار سیاسی و نیز نظام فکری ایرانیان نمیتوانست به وجود بیاید" (طباطبایی، ۱۳۸۰، ص ۲۲۴).

- فقدان باز سنجش در خردورزی ایرانی و اندیشه ایرانی: یکی دیگر از شاخصه های انحطاط اندیشه در ایران است. در نتیجه بحران هویت، بحران مشروعیت و بحران خرد ورزی دامن گیر جامعه و فرد ایرانی گردیده است. "نخبگان و داعیه داران این فرهنگ هر گاه که با دنیای مدرن برخورد داشته اند یا به نفی آن پرداخته اند و یا مجذوبانه به انتقال ابزار و ظواهر آن بسنده کرده و هیچ گاه به شکلی خردمندانه و انتقادی با سنت و مدرنیته رو در رو نشده اند...پیش از این آخوندزاده، آقاخان کرمانی و در دوره معاصر فریدون آدمیت از دخالت سرنوشت ساز ایرانی در تحقق انحطاط تاریخی ایران سخن گفته بودند.... هیچ مقوله ای به اندازه نقش ایرانیان در تخریب

۱۳۶..... پژوهش نامه علوم اجتماعی، سال دوم، شماره سوم، پاییز ۱۳۸۷

بنیان ایران زمین عمده نیست... نظریه انحطاط ایران بیشتر از آنکه پردازی در حوزه علوم اجتماعی باشد کوششی در قلمرو اندیشه و بویژه اندیشه سیاسی است" (طباطبایی، ۱۳۷۴، ص ۴۵۹).

- فقدان نقادی از سنت و پرسش: یکی دیگر از مولفه های زمینه ساز برای نظریه انحطاط طباطبایی است. نقادی سنت، شالوده ای برای تثبیت دستاوردهای تجدد و فلسفه سیاسی را فراهم می کند.

همچنین طباطبایی پنج تنش را در علل و اسباب انحطاط اندیشه در ایران در کتاب دیباچه ای بر نظریه انحطاط در ایران بر می شمارد:

۱- تنش های آیینی- فرهنگی (مدارای دینی)

۲- تنش میان فرمانروایی و فرهنگ ایرانی (عدم تحمل نظامهای خودکامه در نتیجه بی ثباتی حکومتی)

۳- تنش میان ایران و ایران (هجوم مداوم اقوام دیگر به ایران)

۴- تنش میان فرهنگ ملی و آیین های بیگانه، علی رغم یورشهای بیگانگان تداوم ملی و فرهنگی حفظ شده است. تحمل یورشها و پذیرش قسمتی از فرهنگهای آنان از جمله مهمترین یورشها حمله اعراب است. بنابراین علاوه بر مدارای دین - مدارای سیاسی و قومی نیز مطرح است.

۵- تنش سیاسی - اقتصادی

امکان برون رفت از انحطاط اندیشه از دید طباطبایی

" راه برون از هاویه زوال اندیشه در صورتی ممکن می بود که نوعی پدیدار شناسی وجدان نگون بخت تاسیس می شد که این امر تا مشروطه ممکن نشد" (طباطبایی، ۱۳۷۳، ص ۲۳۲).

راه های برون رفت از انحطاط اندیشه را از دید طباطبایی میتوان در موارد زیر به طور خلاصه بیان کرد:

۱- پدیدار شناسی زوال اندیشه، " وضعیتی که بدنال بحران عقلانیت پیش آمد، وضعیت عدم درک منطقی ژرف تجدد و بی توجهی به مبانی آن است. در این وضعیت از سویی، شرایط امکان تاسیس اندیشه تجدد در غرب و از سویی دیگر شرایط امتناع آن در ایران زمین بدنال داشته است که دو وجه از بحران عقلانیت است... در حالیکه در غرب این بحران منجر به تدوین منطقی نو آئین انجامید..." (طباطبایی، ۱۳۷۳، ص ۱۸).

۲- تبدیل شرایط امتناع اندیشه به امکان اندیشه

۳- پرسش و نقادی از سنت، یگانه راه اساسی در برابر ایرانیان است.

۴- نقد با معنای کلی آن در همه عرصه های خرد و کلان. " قبل از نقد نمی شود کاری انجام داد... در آغاز مکتب فکری ما، مبتنی بر اصالت عقل است و حتی دین را عقلانی تفسیر کردیم در حالیکه در دوره دوم یعنی حدوداً از قرن ۶ به بعد پس از حمله مغول، ارتباط مسالمت آمیز که میان تفسیر کاملاً ظاهری از شریعت، تصوف و سلطنت مطلقه پدید می آمد، عقلانیت تحت سیطره و به تدریج به سمت زوال حرکت می کند و نه تنها درک دین بصورت عقلانی انجام نمی شود، بلکه عقل هم به صورت دینی و یا شرعی درک می شود... ضمن برخورد انتقادی با سنت، برآورد مقاومت مصالح کنیم و توان ان را بسنجیم، چون نه می شود آن را بکلی کنار گذاشت و نه بطور کلی قبول کرد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ص ۳۶۲).

۵- طرح درست مسئله ای که درگیر آن هستیم. " طرح مسئله خودمان، اجتهاد کردن، به پرسش گذاشتن تاریخ سنت فکری در ایران، به پرسش گذاشتن تغلیظ فرهنگی " (کاجی، ۱۳۷۸)

۶- شروع مدرنیته و تمدن با بهره گیری از تکنولوژی غرب است و سپس شروع تفکر و اندیشه. همانطور که Polis و اندیشه سیاسی در باب شهر یونانی، توانست فلسفه سیاسی را در اندیشمندان یونانی بارور سازد.

بحث و نقد در نظریه انحطاط طباطبایی

به نظر می رسد طباطبایی با رویکرد غالب فلسفی و تاکید بر سیر اندیشه و زوال آن با پیش زمینه های فضاهای گفتمانی و ایدئولوژیک به دیگر عواملی که در عدم پیشرفت و توسعه ایران نقش آفرین بوده، التفات کمتری داشته است و به نظر نویسنده ابهامات زیر مطرح است:

- او طلوع اندیشه را در ایران باستان می داند اما به ریشه های این زایش فکری نمی پردازد، آیا طلوع اندیشه در کنار همان منطق هگلی که در شرق یک تن آزاد است و نیز در همان دوران ایران باستان بدون مانع بوده است؟ چگونه این طلوع با الگویی که تقریباً در کل تاریخ ایران حاکم بوده است. توانسته است به زایش اندیشه بیانجامد ولی در دیگر دوره ها، نیمروز اندیشه و یا غروب اندیشه را داریم؟ مظاهر این طلوع اندیشه که بایستی به شکل شاخص هایی بایستی پژوهشگر و محقق تاریخی را با رویکردی تطبیقی در کل تاریخ ایران برساند، چیست؟

- علی رغم تسلط طباطبایی به فهم رویکرد سیاسی که خود نیز به آن اشاره دارد، اما به استبداد مدل شرقی که کاتوزیان مسبوط به آن پرداخته است، بعنوان یک شاخص اصلی، زمینه ساز اشارات کمتری دارد.

در مقابل تاکید خاص بر عامل جغرافیا و به نوعی محکوم بودن انسان آفریقایی و انسان آسیایی به زعم هگل بنظر می رسد منطقی خالی از ابهام نباشد. آیا این مدل جغرافیایی بر دیگر کشورهای خاورمیانه و آسیایی حاکم نبوده است؟ آیا الگوی توسعه فرهنگی (اندیشه) و توسعه اجتماعی در همه این کشورها با نظریه انحطاط اندیشه روبرو است؟

- الگوی اقتصادی سیاسی ایران که بدرستی طباطبایی نقطه شروع آن را از سلجوقیان می گذارد، الگوی اقتصادی ایلیاتی - عشایری است. این الگوی اقتصاد سیاسی که از آن زمان تا کنون به اشکال مختلف تسلط کامل و آشکار و تسلط ضمنی بر فضای حکومتی ایران حاکم بوده است، قطعاً ریشه های هر گونه مدنیت، دگر اندیشی، نقادی و باز اندیشی که مورد نظر طباطبایی است، خشکانده است. سریع القلم با توجه به غلبه الگوی حکومت ایلیاتی - عشایری بر وجود روحیه دو- گانه در فرد ایرانی اشاره می کند، این روحیه دو گانه منجر به بی اعتمادی، کم اعتمادی، مقابله با نهادهای دولتی، عدم مشارکت فعال، انزوای اجتماعی و اعمال قدرت در فضای بسته را منجر می شود. سریع القلم این الگوی اقتصادی - سیاسی را که منجر به فرهنگ عشیره ای شد از همان شروع حکومت مادها، هخامنشی ها، اشکانی ها، سلوکیان تا صفویه، افشار، زند و قاجار را غالب میدانند. " بررسی تاریخ سیاسی ایران در واقع مطالعه تاریخ صعود و زوال عشایر است، ظرفیت بالقوه عشایر ایران موجب می شده است که نه تنها قدرت محلی در اختیار آنها باشد، بلکه در حکمرانی کل کشور هم سهم عمده ای داشته باشند. تنها در دوره سامانی، بطور عمده برزگران نیروی جنگنده کشور را تشکیل می دادند و به فرمان شاه، از مرز وبوم میهن پاسداری می کردند " (سریع القلم، ۱۳۸۶، ص ۵۵).

او ویژگیهای تمامی عشایر حاکم بر ایران که منجر به سیطره فرهنگ سیاسی عشایری در ایران طی نزدیک به سه هزار سال شده است در عوامل سه گانه مسلط زیر می داند:

۱- خویشاوندی گرایی

۲- وجود روحیه جنگاوری و ستیزه جویی

۳- بقا و بسط عشیره از طریق تهاجم و غارت و تجاوز به حریم روستاها و مناطق دیگر

تاملی روی نظریه انحطاط اندیشه سیاسی در ایران سید جواد طباطبایی.....۱۳۹

و بالاخره به نظر میرسد نوعی بی توجهی و یا حذف تودها، جریانها، جنبشها، نهضت‌های فکری، ادبیات.... با این گونه جریانها و یا حرکتها در سطح لایه های پایینی و دگر اندیشان در نظریه انحطاط، بی ثمر تلقی شده است. درحالیکه مدارای دینی و اجتماعی که مورد نظر خود طباطبایی نیز است از ویژگی های بسیار پیچیده و قابل توجه ایرانیان بوده است که توانسته است علی رغم فراز و نشیبهای بسیار تند، مهلک و متعدد هنوز این کشور را زنده نگهدارد. این مدارا هم در سطح توده ها و هم در سطح نخبگان سیاسی و فرهنگی جامعه ایران وجود داشته است. بدیهی است پدیدارشناسی این مدارا نیز به ریشه های عینی و واقعیات موجود در تاریخ اجتماعی ایران بر می گردد و کاملاً در خور مطالعه و توجه است.

نهایتاً با عنایت به تلاش، سابقه علمی و مطالعات این اندیشمند موارد ذکر شده تنها در حد سوالات و ابهامات مطرح است که با اعتقاد به هم اندیشی و باز اندیشی در فضای گفتمانی آزاد، امید به شکوفایی و نوزایی اندیشه های متکامل تر و برتر هدف طرح این کلام است.

لازم است نقد مثبت و درسهای برگرفته از این نظریه مهم را نیز در موارد زیر به اختصار بر

شمرد:

- بازنگری و هدف زایش اندیشه و درون نگری به هویت اجتماعی و ملی هر قومی امری بسیار مهم و ناشی از شکوفایی فرهنگی آن قوم است. طرح "امتناع اندیشه" از سوی طباطبایی در مقابل امکان اندیشه "بسیار ضروری و در خور توجه است. برای جامعه ایران که دوره های مختلف افول و ظهور تجدد را با مدلی تکراری سپری کرده است و دستاورد قابل توجهی را در مسیر اعتلای فرهنگ مادی و معنوی کسب نکرده است، بدیع و از ضروریات است. این بازنگری به زعم طباطبایی بخصوص در حال حاضر که به نوعی می تواند شاخصه ای مهم در مرحله گذار، تلقی گردد، با نقد از سنت و سیر تاریخ اجتماعی ایران اجتناب ناپذیر و قدم اول محسوب می گردد. "به درستی از این جهت، طباطبایی آغازگر راهی است که نوزایی ایران مدرن را در بخشی از بنیانهای اندیشه در خود جای داده است" (حقدار، ۱۳۸۶)

- نکته قابل توجه دیگر در نظریه انحطاط اندیشه طباطبایی نگاهی بدون حس نوستالژی است که در رویکرد های معدودی از نویسندگان مستتر است. او حسرت بازگشت به دوران طلوع اندیشه را بیان نمی دارد. بلکه مسئله اصلی او "اندیشه" و "زایش اندیشه" معطوف به زمان و مکان است.

نتیجه گیری

نهایتاً هدف اصلی این مقاله پرداختن به مفهوم کلیدی در سیر تحولات اجتماعی ایران، یعنی " اندیشه " و " امکان اندیشیدن " در برابر " امتناع اندیشه " بوده است. این بحث به عنوان کلیدی ترین مقوله که همانا غلبه ساختار فرهنگ سنتی - عشیره ای ایران است، می پردازد و در صدد ایجاد طرحی نو در کالبد سیر تکامل اجتماعی حال و آینده جامعه ایران است.

نتیجه کلان این مقاله نیز تحلیل ابعاد این نظریه و توجه به مقوله مهم خرد ورزی و باز اندیشی در پیشینه تاریخی ایران است، بعلاوه اینکه نویسنده سیر گرایش به اندیشه ورزی در ایران را منحط و در مرحله زوال نمی بیند چرا که زیست در جامعه جهانی و نقش تعیین کننده انسان به عنوان کارگزار به زعم گیدنز، بسیاری از تحلیل های جزئی و محتوم را دیگرگون کرده است و این ویژگی اگر چه به سختی، با آهنگی بطئی در ایران در حرکت است اما گرایش به حاکمیت فضای گفتمان و نقد در لایه های مختلف اجتماعی با شواهدی چند، خود را نمایان می سازد. " حرکتی که امروز به هواداری از قانون، دموکراسی، جامعه مدنی و تساهل پا گرفته است، به ویژه با توجه به حمایت چشمگیری که از آن به عمل می آید، شاید موجب گسست اساسی از چرخه های تاریخی گذشته شود " (کاتوزیان، ۱۳۸۴، ص ۶۶).

منابع

۱. حسین نژاد، المیرا (۱۳۷۸). شناختنامه سید جواد طباطبایی. هفته نامه اینترنتی هفتان.
۲. حقدار، علی اصغر (۱۳۸۶). در آستانه تجدد ایران با طباطبایی. www.Haghdar.com.
۳. سریع القلم، محمود (۱۳۸۶). فرهنگ سیاسی ایران. تهران: نشر پژوهشکده مطالعات فرهنگی اجتماعی،
۴. طباطبایی، سید جواد (۱۳۷۳). زوال اندیشه سیاسی در ایران. تهران: انتشارات کویر،
۵. _____ (۱۳۷۴). ابن خلدون و علوم اجتماعی. تهران: انتشارات،
۶. _____ (۱۳۸۰). دیباچه ای بر نظریه انحطاط در ایران. تهران: نشر نگاه معاصر،
۷. _____ (۱۳۷۷). در آمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران. تهران: انتشارات دفتر نشر فرهنگ
۸. کاتوزیان، محمد علی (۱۳۷۷). جامعه شناسی تاریخی ایران. ترجمه علیرضا طیب. تهران: نشر نی،
۹. _____ (۱۳۸۴). تضاد دولت و ملت. ترجمه علیرضا طیب. تهران: نشر نی،
۱۰. کاجی - حسین (۱۳۷۸). کیستی ما - از نگاه روشنفکران ایرانی. تهران: نشر روزنه،
۱۱. اسلامی،

تاملی روی نظریه انحطاط اندیشه سیاسی در ایران سید جواد طباطبایی.....۱۴۱

۱۲. هادوی، حسین (۱۳۸۶). "نقدی بر نظریه زوال و انحطاط بنیادی اندیشه سیاسی در ایران . کرسی های آزاد اندیشی و تولید علم".

13. Gholam Abbas Tavassoli(2004). Is Islamic movements in Iran?.Welt trends 44(Herbst)
.12.Jahrgang.

14. Encyclopedia intellectual movements of Iran .htm



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی